



ادب

صاحب امتیاز : پونجی ادبیات

مدیرمسئول : محمد حسین راضی

هیأت تحریر

پوهنوال میر حسین شاه
پوهنوال علی محمد زهما
پوهنوال داکتر علمی
پوهندوی محمدرحیم الهام

آدرس

مجله ادب . پوهنخی ادبیات
پوهنخانه کابل . علی آباد
کابل . افغانستان

اشتراک

محصلان و متعلمان : ۱۲ - افغانی
مشترکان مرکز : ۱۵ - افغانی
مشترکان ولایات : ۱۸ - افغانی



قیمت این شماره (۶) افغانی

مجله ادب در هر شماره فصلی را بیحاشیه درباره کتابهای تازه
و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد.
از عموم نویسندگان و مترجمان خرد اشمنداست که یک نسخه از کتاب
خود را بآدارة مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد.
مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات

ادب

مجله دو ماهه

شماره ۱-۲

سرطان ۱۳۴۵

سال چهاردهم

محبوب چهارده ساله

بانشر این شماره ، مجله ادب با اولین آستان چهاردهمین بهار زندگی خود پای می ماند. بنا بر همین مناسبت است که تعبیر «محبوب چهارده ساله» را که در ادبیات گرانیه او پرمایه دزی سخت متداول است، جهت تجلیل سال نو نشراتی این نامه استعاره کرده ایم. شاید به نظر عده ای از اشخاص این تعبیر نخست اندکی عجیب بنماید ولی اگر محصول کار «دو ساله» نگارنده را بحیث مدیر مسئول ادب ، ملاحظه کنید چون باده ای انگارند که آنها را بدامن شادی و فرحت نشانده و لشکر غم و اندوه را از قلمرو دلهای شان زدوده باشد ، ملاحظه خواهند داد که چنین تعبیر را برگزینم . به اجازه خوانندگان محترم ادب اینک طبق سنت دیرین مطبوعاتی ، نقاب از چهره این ماه تمام بر میداریم تا آنچه نادید نیست آن بینیم .

در طول این چهارده سال ، ادب چنانکه خاصه هر نشریه می باشد ، فرازونشیب هایی

فہرست مندرجات

مضمون	نویسنده
محبوب چہارده ساله	راضی
بیانیہ رئیس محفل یادبود غالب	خلیلی
حیات، آثار ادبی و اندیشہ های فلسفی غالب	پوهاند مجیدی
روابط ادبی افغانستان و ہند	داکتر عابدی
صندوق جواہر	پوهاند حبیبی
شرح جدید کتاب منازل السائرین	استاد عبدالقادر عبدالناصر

بخش اشعار

شمع صبحگاہی	محمد عثمان صدیقی
کشتی شکستہ	محمد حسین راضی
طبع موج	نویسندہ
نامہ بہ مادر	عبدالشکور رشاد
در استخر پریان	نور اللہ صحرازی
فرہنگ مسلمان	داکتر علمی

تقدیرات

کلمہ (مسئول) صحیح است	عالم شاہی
کدام یک باید رد شود مسئول و یا مسئول؟	صفا
گزارشهای پوهنچی ادبیات	ادارہ

1- A Comparative study of Ghafib and khushal khan khattak

By:

Mr. M. Ibrahim Sharifi

بیانیه استاد خلیل الله خلیلی

در محفل یادبود غالب

ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۳ فبروری ۱۹۶۶ بمناسبت یادبود شاعر توانای دری گوی کشور ادب خیز هند از طرف سفارت کبرای هندوستان مقیم کابل محفلی بزرگ تحت ریاست مقیم کابل ادیب فرزانه و شاعر چیره دست افغانستان استاد خلیل الله خلیلی در تالار کلب مطبوعات برگزار گردیده بود که اینک بیانیه استاد خلیلی را که سمت ریاست این محفل را داشتند در صدر مقال نشر میکنیم .

از جناب جلالتہ آب سفیر کبیر دولت دوست ما هندوستان سپاسگزارم کہ بیاد بود صدمین سال وفات بزرگترین شاعر و متفکر متاخر هندوستان میرزا اسدالله غالب این محفل ادبی را بپا داشته اند و بر بنده، منت گذاشتند کہ از این احتفال خجسته ریاست کنم .

پارسال در نزدیک همین ایام چنین محفلی به تجلیل مقام بزرگترین متفکر و فیلسوف شرق دکتور اقبال در کابل بپا گردیده بود گزارش چنین محافل از یکطرف میراث مشترک معنوی ما را زنده نگه میدارد و از جانبی در تشدید روابط فرهنگی ملل و خاصه ما و هندوستان سهم بارز و ارزنده دارد .

داشته و به پیروی از ذوق های گوناگون مدیران مسئولش هر چند سال بعد ،
بارنگی دیگر و چهره ای تازه در آسمان ادب و فرهنگ کشور پدیدار گردیده است
و آنگاه چون ستاردهای تابناک برزو ایای تاریک ادبیات و فرهنگ و تاریخ کشور ما
نورپاشیده است .

ارزیابی سرخدمت چهارده ساله «باادبان» این درگاه را بایک نظر مقایسه ای
بر دوره های مختلف مجله ادب ، بهتر میدانیم که در حدیث دیگران گفته آید .
درین مدت دو سال که نگارنده سمت مدیرمسئول این نامه گزیده راداشت
چنانکه در نخستین سرمقاله گفته آمده بودم بیاری همکاران فاضل و نویسندگان مبرز
وطن تا اندازه ای توانستیم مجله ادب را برای یک یاد و سه موضوعی خاص وقف
سازیم . امسال نیز بنا بر استقبال گرم علاقه مندان همین روش را دنبال خواهیم کرد
یعنی همان طوریکه سال پاریک شماره را مخصوص حضرت «بیدل» ساختیم اینک
قسمت اعظم نخستین شماره سال چهاردهم نشراتی ادب را نیز وقف بحث و فحص
در باره شاعری میسازیم که غالباً آرزو دارد قاعده آسمان را بگردش یک رطل گران
که پرورده دست دهقان باشد ، بازگرداند .

باز کردن باب «نقد ادبی» در مجله ادب ، که از هدف های اساسی نگارنده بود ،
چنانکه انتظار میرفت ، انقلابی عظیم در حلقه های ادبی و مطبوعاتی کشور وارد کرد
و مسروریم که ازین باب استقبال گرمی بعمل آمد . گرمی با زار باب «نقد آثار»
در مجله ادب هر چند نظریک عده از مردم را شاید نسبت به نگارنده این نامه
عوض ساخته باشد معیناً نگارنده نظر به سودهای زیادیکه این کار یعنی «نقد ادبی»
برای خوانندگان ادب دارد از روی عقیدت به ادامه این باب اصرار می ورزد .
امسال نیز چون سال پار آرزو داریم ادب راه کمال پویید و محصلان رادانش فزاید .

«راضی»

مدیرمسئول ادب

بدانش غم آموز گار من است
غمی کز ازک در سرشت من است
زیزدان غم آمد دل افروز من
نشاید که من شکوه سنجم زغم
دلهم همچو غلب زغم شاد باد
خزان عزیزان بهار من است
بود دوزخ اما بهشت من است
چراغ شب و اختر روز من
خرد رنج داز من چو رنجم زغم
باین گنج ویرانه آباد باد

این‌ها پیرو دستاوی هستند که شاگردان آن جهان را اینگاه دیگر و بگونه دیگر می‌بینند. صحراهای سرزبان در نگاه آنها چون پیکر شخص تب دار می‌گردد و جاده‌ها را بشکلی نابینا می‌بینند که در آن صحراهای بی‌پایان می‌طپد و می‌زند. این‌ها شرر را در رنگ خارا می‌بینند و قشر در آهن ز گهر ناشده در چهره دریا مشاهده می‌کنند، قصرهای باشکوه و خانه وحشت و تفرقه می‌دانند و کابینه‌ی بست محقر زلیخا را جلوه‌گاه انس می‌شمارند. بر سرشکون بهرزبان که باشد گوش می‌نهند و جلوه‌ی جمال را در هر جا تا بد می‌بینند گاه شوق قرار می‌دهند.

زادین دین در زبان یوس که در گرم روی
شرری را که بنادگه بدن خوانند جست
قشر دانه را که هر آینه گهر خواهد بست
وحشت تفرقه در کاخ مرصع سنجند
هر چه گویا عجم از خسرو شیرین شنوند
نسر هاند اگر همرد مجنون گرداند
فشفه را روان هنگامه دهند و خوانند
جاده چون نبض طپان در دل صحرا بینند
زخمه کردار بتارنگ خارا بینند
صورت آبله بر چهره دریا بینند
مجمع انس به نی بست زلیخا بینند
هر چه آرد عرب از وامق و عذرا بینند
نخروشتند اگر محمل لیلا بینند
باده را شمع طربخانه تر سا بینند

غالب سردستان فطرت به کمان رسیده و درس آن را به پختگی فرا گرفته و آنچه از معلم فطرت شنیده درست افاده کرده چنانکه میفرمودند: غالب بسیار گاه حضرت شاه ولایت، پندگی‌ها داشته و بهترین جواهر قصاید خود را انتشار آن آستانه مدینه علم نموده و چندان درین راه، عشق ورزیده که امیرالمومنین بنظر وی عین عشق

اینک سخنان خود را به شعر شیرا و دل انگیز غالب آغاز می کنم :

بیا که قاعده آسمان بگردانیم
 قضا بگردش رطل گران بگردانیم
 بجنگ : باج ستانان شاخساری را
 تهی سبد ز درنگستان بگردانیم
 بصلح ، بال فشانان صبحگاهی را
 ز شاخسار سوی آشیان بگردانیم

این مردی که می پنداشت قاعده آسمان و آیین جهان را می تواند بگردش یات
 رطل گران باز گرداند و اگر بجنگ آید می تواند آنانکه از شاخساران باج می ستانند
 با سبد تهی و دست خالی از در بساغ براند و هنگامی که دم از صاحب زند قدرت دارد که
 بلند پروازان صبحگاهی را از کنگره بلند شاخسار به تنگنای آشیان باز گرداند این
 گرداننده قاعده جهان ، میرزا اسدالله غالب ، شاعر دری زبان هندوستان بود که نسبت
 معنوی از سعدی و حافظ ، جامی و عرفی ، نذیری و بسینل داشت و نسبت به ندر پیش
 بدودمان فریدون و جم می پیوست .

خود را مرزبان زاده سمرقند و از تبار جهانگشایان ایبک و فرزند سرزده بین دانش پرور
 شعر آفرین هندوستان می دانست .

خلاصه وی هندوستانی ، پشنگی ، جمشیدی ، ایبکی ، تورانی بلکه جهانی بود . شاگرد
 فیض حق ، فرزند عقل کل ، هم نفس تابش برق و هم دست بخشش ابر بود . او خود گوید :

مرزبان زاده سمرقندیم
 فن آبای ما کشا ورزیست
 عقل کل را بهینه فرز ندیم
 فیض حق را کمینه شاگردیم
 هم به بتابش به برق هم تقسیم
 هم به بخشش با برمانندیم

وی حق داشت که خود را جهانی و همگانی خواند . شاگرد دبستان فیض و فرزند عقل
 کل داند زیر اوی شاعر بود . هنر شاعر جهانی ، متاع وی همگانی و زمان وی جاودانست .
 کار این طایفه با ذوق و دل و عواطف بشری می باشد . هر جادلی می طپد و احساسی
 بشور می آید قلمرو شاعر آنجاست .

هر جاغمی است به غمگساری دل شاعر می آید و هر که جادریست : طبع وی را بناله
 می آرد . او باغم می سازد و از در لذت می برد .

گر خود نجهد از سراز دیده فرو بارم دل خون کن و آن خون را از سینه بجوش آور
هان همدم فرزانه دانی ره ویرانه شمع می که نخر اهد شد از باد خموش آور
شورابه این وادی تلخ است اگر رادی از شهر بسوی من سر چشمه نوش آور
دانم که زری داری هر جا گذری داری می گرندهد سلطان از باده فروش آور

گرمغ بسکدورینزد بر کف نه و راهی شود

ورشه بسپو بخشد بر دار و بدوش آور



گراز کرم خدایت انکاری نیست
رو باده بخور که هیچ آزاری نیست
می نوش و میندیش که جز رحمت او
در حشر کسی را بکسی کاری نیست

جلوه نموده چنانکه شاعری گفته :

عشق در مستی چو شیر نر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود

غالب در قصیده، مثنوی، قطعه، خاصه در غزل هم در زبان فارسی و هم در زبان اردو در میان متأخران استاد بوده و شاعری نکته سنج، دقیقه یاب، مبتکر، ژرف نگر، ناز کخیال رند، کاکه، باسوز و پر مغز با چندین تشبیهات بکر و مضامین بدیع از پرده بدر آمده است بقول خودش زمانه هر چه را از دیگران ستانیده بود گویا به وی باز داده بود .

سوخت آتشکده، ز آتش نفسم بخشودند ریخت بتخانه، ز ناقوس فغانم دادند
گهر از رایت شاهان عجم برچیدند به عرض خامه گنجینه فشانم دادند
افسز از تارک ترکان پشنگی بردند به سخن ناصیه فرکیانم دادند
گوهر از تاج گسستند و بدانش بستند هر چه بردند به پیادایه نهانم دادند

اگر در سخنان این سخنور ناز کخیال گاهی مدایحی دیده می شود که از پایگاه

مقام و مناعت نفس او دور است باید بروی خرده نگرفت .^۴

باستثنای خداوند گار بلخ مولینا جلال الدین رومی و تنی چند بسیار محدود و نادر، کمتر شاعر و گوینده است که غبار این ذلت بردمان وی ننشسته باشد .

خاصه میرزا اسدالله غالب که در دوره استعمار می زیست و هندوستان در آن وقت لگدمال بیگانگان بود. و بلاشک استعمار و فشار زندگی، اقلیم ذوق و هنر را مسخر کند و ای بسا غالب فطرتان بالغ نظر را که مغلوب گرداند و از جایگاه رفیع همت و سر بلندی بمغاک خواری و ذلت فرود آرد. چون مجال فرصت تنگ است و گفتنی ها بسیار و تحلیل افکار و آثار و روشن گردانیدن مقام فضل و فضیلت این شاعر شیوا بیان بر عهده محققان گرامی و قلم و قریحت ایشان گذاشته شده من باین قطعه دل انگیز وی که نگهتی از سخنان آسمانی حضرت مولینا جلال الدین دارد، سخن خود در اختامه میدهم و بر روان آن شاعر بزرگوار درود می خوانم .

ای ذوق نواسنجی بازم بخروش آور غوغای شبیخونی بر بنگه هوش آور



پوهاند غلام حسن مجددي رئيس پوهنځي ادبيات پوهنتون کابل درمخفليکه بيادوبود شاعر تواناي سرزمين ادب نځير هندوستان از طرف
سفارت کبراي آن کشور مقيم کابل در تالار کاب مطبوعات ترتيب شده بود، بيانيه شان را ايراد ميکند. درين محفل يکعه زبادي از
دانشمندان، اديبان و شاعران اشترالورز يله بودند.

بیانیه پوهاند غلام حسن مجددی

به مناسبت صد مین سال وفات غالب

حیات میرزا غالب که مشتمل بر سیر زندگی - مقام و آثار ادبی و اندیشه های فلسفی وی ، موضوع کنفرانس پوهاند غلام حسن مجددی رئیس پوهنځی ادبیات را تشکیل میداد که اینک متن کنفرانس مذکور را از نظر خوانندگان گرامی « ادب » گزارش میدهیم .

حیات غالب

میرزا غالب که اسمش اسدالله خان است در ۱۲۱۲ هجری مطابق ۱۷۹۷ عیسوی در (آگره) متولد گردیده است.

هنوز پنجساله بود که پدرش میرزا عبدالله بیگک وفات کرد و بعد از آن تحت پرورش عمش میرزا نصرالله بیگ قرار گرفت و در سن هشت سالگی عمش نیز وفات نمود و از سایه عطوفت وی هم محروم بماند. سپس با خویشاوندان مادری اش که دارای جاه و ثروت بودند زندگی کرد.

گرچه برخی از اوقات عنفوان جوانی اش آزادانه سپری شد. معذالک توجه خویش را از تحصیل نیز باز نداشتند. و قراریکه از مطالعه تندرگه ها برمی آید در نزد مدرسین معروف آن زمان ارقبیل نظیر اکبر آبادی و مولوی محمد معظم به تحصیل پرداخت .

از تصانیف میرزا استفاد میسر د که وی در علم متداوله مانند منطق، فلسفه، طب، هیأت، فقه و تفسیر بهره کافی داشته است.

چنانچه اصطلاحات این علم در اشعار ابتدایی او بخوبی هویدا است.

در لسان عربی و صرف و نحو و علم عروض نیز دارای معلومات وافری بوده است.

علاوه بر علوم فوق الذکر جهتی که وی را ممتاز و معروف تر نموده است همانا دانش و لیاقت وی در زبان و ادب دری و قدرت وی در بیان و افاده آن میباشد.

درس پازده سالگی به گذشتن اشعار در زبان های دری وارد و آغاز کرده و در عین حال در همین سنین خوردهی بمطالعه آثار ادبای توانائی از قبیل ظهیری و امثال وی پرداخته است و ذوق تحصیل زبان دری را با لخاصه از مولوی محمد معظم فرا گرفته است.

مراحل ارتقای ادبی:

مراحل ارتقای ادبی حیات غالب را میرزا در طی پنج دوره مطالعه کرد:

دوره اول: سالهای عنفوان شباب اوست که در (آگره) سپری شده و تا حدود سن (۲۰) سالگی وی ادامه یافته است.

قسمتی ازین دوره برای تحصیل و قسمت دیگر جهت انکشاف در فعالیت های ادبی بصرف رسیده است.

قسمت زیاد کلام ابتدایی میرزا درین دوره به کلام صائب مشابیهت داشته، و در اکثر غزل های وی مصرع نانی تمثیلی است و افراط تشبیهات که درین دوره در اشعار اولیه او مشاهده می رسد در اشعار دوره ما بعد وی کمتر شده می رود.

دوره دوم: این دوره از آمدن میرزا غالب به (دهلی) آغاز یافته و دو ازده سال را احتوا می کند. درین دوره وی خراسته است به انضباط نفس خویش بیشتر متوجه گذشته و قسمتی از اوقاتی را که در دوره گذشته به آزاد مشربی سپری گشته بود، تلافی کند.

درین دوره آینه طبع میرزا غالب جلای بیشتری یافته تر کیبات پیچیده کمتر

باعث این میشود که وی مجدداً توجه خویش را به گفتن اشعار اردو معطوف سازد. گرچه درین دوره (شاعری درباری) نیز میرزا چندین قصاید و بعضی غزل‌ها را بزبان دری سروده و بنا بر تعلقی که به دربار داشته، طرز افاده خویش را نیز بآن وفق داده است مع ذلک درین دوره قسمت بزرگ اشعار ویرزا را غزل‌های اردو احتوا میکند که با رعایت ذوق درباریان سروده شده است.

این دوره درباری میرزا با شورش دهلی در ۱۸۵۷ اختتام می‌پذیرفت. دوره پنجم: که دوره اخیر عمر وی است بعد از شورش مذکور تا سال وفاتش در سنه ۱۸۶۹ ادامه دارد درین دوره میرزا آثار اردو و دری خویش را مجدداً ترتیب داده و دیوان خویش را مکرراً بطبع رسانیده است و دیوان فارسی او که در ۱۸۴۵ چاپ شده بود بسافزودن قصاید و غزلیات فارسی وی، از طرف نواب ضیاءالدین در سال ۱۸۶۳ بنام (کلیات نظم فارسی) بطبع میرسد.

وفات:

میرزا غالب در سنه ۱۸۶۹ بعمر ۷۳ سالگی درد هلسی وفات می‌یابد و بتوسط نواب ضیاءالدین که یکی از مخلصین وی بوده باعزاز و تکریم زیاد در قبرستان خاندان لوهار مدفون میگردد که بر لوح مزار او این بیت مرقوم شده است:

اشک عرفی و فخر طالب مرد

اسدالله خان غالب مرد

که از کلمات (غالب مرد) تاریخ وفات او را استخراج کرده اند.

مقام و آثار ادبی او:

هر کس که در زبان اردو دم از ذوق ادبی زند، ناگزیر است که قسمتی از اشعار اردوی غالب را ورد زبان نموده، و آنهارا زینت گفتار و نگارش خویش قرار دهد. در مرردی که در لغت و ترکیبات اردو اختلافی پدید آید به کلام غالب استناد نموده

شده ، تصورات و خیالات وی روشن تر و واضح تر گردیده و کلام او شیوه کلام عرفی و نظیری را بخود گرفته به نحوی که تشبیهات او طبیعی تر و موزون تر گشته و مضامین او از شکل تخیلی به ماهیت واقعی گرائیده است .

دوره سوم : این دوره از سن سی سالگی میرزا آغاز یافته و (۲۰) سال از عمر وی را در بر میگیرد .

این دوره برای وی يك دوره پر از زحمات و مشکلات بوده طوری که این مشکلات وی را به سفرهای دور و درازی واداشته ، گرچه این سفرها نتوانسته وی را از مشکلات و آزارها نهد لیکن علاقه و دلچسپی او را به شعر و سخن بیشتر و شدیدتر ساخته چنانکه این امر منحصر صافاً قابل توجه و اهتمام است که برغم آنهمه مشکلاتی که دامنگیر غالب بوده وی مغلوب نشده . و مراحل تکامل در شعر و سخن را با گامهای متینی پیموده است چنانکه خودش گوید :

شرد روانی طبعم فزون ، ز سخنی دهر بسنگ ، نیز توان کرد تیغ بران را
و درین آوان شعر گفتن دراز دورا بر کنار گذاشته توجه و اهتمام خویش را خاصناً به گفتن شعر در زبان دری و بنادول نموده است .

گرچه از مطالعه آثار غالب برمی آید که به گفتن شعر در زبان دری در آوانی شروع کرده که هنوز در آن گره اقامت داشته ولی در سالهایی که سنش کمتر از (۱۵) بوده بیشتر اشعار او دو میگذشته ، ولیکن بعد از سفر او به کلسکته ذوق شعر گویی او در زبان دری از دیاد و انکشاف یافته و در دوران این سفر چنان غزلها ، مثنویها ، و قصیده هادر زبان دری سروده که همه از رسایی و پختگی طبع او نمایندگی میکنند .

دوره چهارم : درین دوره که از سن پنجاه سالگی میرزا آغاز یافته ده سال دیگر از عمر او را احترا میکند و در حیات میرزا باب نویسی کشرده میشود و بذهن او فکر اشغال منصب تبارز میکند و در اثر این تمایل ، در دربار آخرین پادشاه دهلی یعنی بهادر شاه به صفت مؤرخ ، استاد و شاعر دربار بکار آغاز میکند ، و این امر

بالجمله شهرت ادبی وی مقام ارجمندی را در اجتماع برایش میسر ساخته بود. به نحوی که در ۱۸۴۲ استادی کرسی ادبیات دری در پوهنخی دہلی بوی پیشنهاد گردید اما او نپذیرفت.

در سال ۱۸۵۷ میلادی تنها با مساعدت حافظه خرد، با وجود نداشتن وسایل دیگر، کار بزرگ انتقاد فرهنگ برهان قاطع را بر عهده خود گرفت این اقدام وی باعث برین شد که یک مناقشه شدیدی در محافل ادبی هندوستان آنروز بر پا گردد.

محاسن ادبی میرزا غالب :

اسباب مقبولیت غالب اینست که اسلوب تخیلات او بعصر و زمان تطابق داشته، تجدد پسندی در پیدا کردن مضامین بدیع و ابتکار تشبیهات تازه، توجه به (معنی آفرینی) همواره شعار او بوده، قدرت و صلاحیت وی در لغت، شعر، انشاء و دیگر شقوق علمی و ادبی برهزای او افزوده است.

غالب و اقبال :

از لحاظ محاسن ادبی میتوان درین میرزا غالب و علامه اقبال این جهات مشترک را مورد توجه قرار داد :

هر دو در زبان اردو و دری مهارت تامه داشته اند، بهترین وسیله برای اظهار مافی الضمیر ایشان لسان دری بوده است، هر دو صاحبان دل، احساس و دماغ فکور بوده اند. رفعت تحلیل از خصوصیات اشعار هر دو می باشد. هر دو دارای طبیعتی جدت پسند، فکری رسا و عمیق بوده اند، به نحوی که در اشعار هر دو می توان تفکر حکیمانه بکثرت موجد است. و هر دو در قبال محاسن معنوی از قید محاوره و زبان وارسته اند. و ازین جهات، هر دو در پیشگاه نسل جدید مقبول و پسندیده اند.

نمونه شعر غالب :

پیش خرامان را، به خجستگی ارزش همقدمی که در من یافتند، مهر بجنید و دل از آزر م بدرد آمد. اندوه آواز گیهای من خوردند و آموز گارانہ در من نگر بستند.

از آن استشهاد میکنند. نظم و نشر او در مواد درسی مدارس جا گرفته، و یک دیوان مصور شعر اردوی وی در برلین بچاپ رسید است.

گرچه تهاداب این همه عظمت و شهرت غالب در کلام اردوی اوست ولی خود وی بر کلام فارسی خویش مباحثات میکند و میگوید:

فارسی بین تا بینی نقشهای رنگ رنگ

بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است

آثار نثر فارسی او عبارتند از (دستبند)، (پنج آهنگ)، (مهر نیمروز) و (درفش کاویانی) بعضی از تذکره نویسان را عقیده برین است که نثر غالب در شیوه نگارش، از ابو الفضل و ظهوری گری سبقت ر بوده است.

انشای غالب: میرزا هنگام اقامت خویش در دهلی، رساله یی در فن نگارش بزبان دری نوشت و در آن قواعد انشاء و القاب را تذکره نمود. سبک میرزا غالب در انشای مراسلات خیلی سلیس و روان است. و اثر مهم دیگری مسمی به (پنج آهنگ) درباره انشاء و مصطلحات فارسی تقریظ کتب و مراسلات وی است.

کلیات (شعر فارسی) غالب اولین مرتبه در ۱۸۴۸ بچاپ رسید. اشعار فارسی او که بعد از طبع کلیات سروده شده در مجموعه دیگری طبع و نشر گردیده، اشعار فارسی اش از قبیل قصیده، مثنوی، غزل و رباعیات محدود یازده هزار بیت میرسد. مثنویهایش معنون به (سرمه بینش)، (درد و داغ)، (چراغ دیر)، (رنگ و بو) (باد مخالف) و (ابر گهر بار) است.

مثنوی (ابر گهر بار) او که یکی از شاهکارهای وی است یازده صد بیت دارد.

غالب میته اند در مثنوی سرایی، با استادان مقتدر این فن همسری کند.

قصاید فارسی غالب بالغ بر شصت و هشت میگردد درین قصاید مدح نسبتاً کمتر

و تشبیب بیشتر است.

مقام غالب را در قصیده سرایی همپایه خاقانی، عرفی، ظهوری و نظیری میدانند

راجع به جبر و مقاومت خویش در برابرشداید گوید :

گردون از سخت جانی من داغ و من هنوز
شادم که نزد صبر، پس از امتحان دهد
و نیز :

غالب بقدر حرصه باشد کلام مرد
باید ز حرف، نبض حریفان شناختن

و راجع به خویشتن با کمال فروتنی گوید :

من که وعزم دآوری کردن
ساز بسزم سخنوری کردن

خالک پای سخنورا نسیم
دوستا ترا ز کھترا نسیم

با بسزرگان نیازها دارم
هم بدین شیوه نازها دارم

بنده ام بنده، مسهر با نان را
رمز فهمان و نکته دانان را

و راجع به حسن نیت خویش گوید :

هیچ کس سردهن نمیخواهد،

هیچکس را زیان نمیخواهم

و راجع به رابطهٔ گفتار و کردار گوید :

با خرد گفتم نشان اهل معنی باز گوی
گفتم گفتاری که با کردار پیوندش بود

و راجع به شعرای دیگر چنین افکار عقیده بیان کرد :

ذوق فکر، غالب را برده ز انجمن بیرون

با ظهوری و صائب، محرر همزبانی هاست

به نظم و نثر مواینا ظهوری زنده ام غالب

رگت جان کرده ام، شیرازه، اوراق کتابش را

و نیز :

غالب از من شیوهٔ نطق ظهوری زنده گشت

از نوا، جان در تن ساز بیانش کرده ام

شیخ علی حزین بخنده زیر لبی، پیراهه رویهای مرا در نظرم جلوه گر ساخت.
 وز هر نگاه طالب آملی، و برق چشم عرفی شیرازی، ماده آن هرزه جنبشهای
 ناروارا، در پای رهپیمای من بسوخت. ظهوری بسرگرمی گیرایی نفس، حرزی
 بیازو و توشه بر کمر بست.

واکنون به یمن فره پرورش و آموزش این گروه فرشته شکوه، کلاک رقاص
 من، به خرامش تذر و است و به رامش مر سیتار، و به جاره طاقوس است و به پرواز عنقاء،
اندیشه های فلسفی:

پرواضح است که اندیشه های فلسفی یک شاعر، در اشعار وی منعکس میشود.
 طوری که خود میرزا غالب اظهار میدارد:

بجوی حال من از قال من که کار شناس سراخ آتش سوزنده از دخان گیرد
 و ازین لحاظ، اندیشه غالب راجع به جهان چنین است:

دوش در عالم معنی که ز صورت بالاست

عقل فعال سرا پرده زدو بزم آراست

گفتم اسرار نسهانی ز تر پرسش دارم

گفت جز محرمی ذات که بیچون و چراست

گفتمش چیست جهان؟ گفت سرا پرده راز

گفتمش چیست سخن؟ گفت جگر گوشه ما است

گفتم از کثرت و وحدت سخنی گوی بر مرز

گفت موج و کف و گرداب همانا دریاست

و نیز گوید: عالم آینه راز است چه پید اچه نهان

تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب

و راجع به جبر و اختیار گوید:

بلای جبریگی، رنج اختیار بکی

دو برق فتنه نهفتند در کف خاکی

ولی سبک میرزا غالب در اواخر عمرش خاصیت آدره شوی روانترو سلینس ترشده میرود.

چنانکه ابیات ذیل از مثنوی (ابر گهر بار) او اقتباس شده :

بود بنده خسته گستاخ گوی	درین خستگی پر زش از من مجوی
چون نا گفته دانی نگفتن چه سود	دل از غصه خرن شد نهفتن چه سود
نبرددم ز کس مایه در رهزنی	تک شتم کسی را به اهریمنی
بهنگامه پرواز مورم از وست	مگر می که آتش، بگورم از وست
چه میکردم ای بنده پرور خدای	من از دوه گین و می اندوه ربای
ز جمشید و بهرام و پرویز جوی	حساب می و راهش و رنگ و بوی
بدری زده ، رخ کرده باشم سیاه	نه از من که از تاب می گاه گاه
نه دستان سرائی نه جا نانه ئی	نه بستان سرائی نه میخان نه ئی
اگر یافتم باده ساغر شکست	اگر یافتم رشته گوهر شکست

بنده بیان خویش را در همین جا خاتمه داده نو بیت سخن را به ادباء و دانشمندان

دیگر میگذارم .

راجع به عرفی :

کیفیت عرفی طلب از طینت غالب
جام دگر، آن باده شیرا ز نداد

راجع به نظیری :

ز فیض نطق خویشم، بانظیری همزبان غالب
چراغی را که دودی هست در سر، زود در گیرد

و نیز :

هنه تازه گشته غالب روش نظیری از تو
سزد اینچنین غزل را به سینه ناز کردن

راجع به میرزا بیدل :

همچنان آن محیط بی ساحل
قلزم فیض، میرزا بیدل

طوری که از مطالعات برمی آید اشعاره رزای غالب در ادوار اولیه عمرش به سبک میرزا بیدل بوده، چنانچه مثنوی مسمی به (باد مخالف) وی که با این مطلع آغاز می یابد :

ای تماشائیان بزم سخن
وی مسیحا دمان نادر فن

شبهت نزدیک با مثنوی عرفان میرزا بیدل دارد که چنین آغاز می شود :

ای جنون پیروان جهل گزین
بگمان قانع از جهان یقین

و حتی در بعضی ابیات آنقدر بیکدیگر نزدیک شده اند که فرق آنها مشکل گردیده است.
چنانکه غالب گوید :

بسرق بیطاقتی، بسجان زده	آتش غم بخان ومان زده
و بیدل : عاشق بیدل جنون زده	قدح آرزو بخون زده
غالب : دیگرم با هزار رنگ خروش	این نوامی خورد به پرده گوش
بیدل : روزگاری است با هزار خروش	میخورد این نوابه پرده گوش

کشورهای دوست افغانستان و هند و افغانی و هندی از زمان بسیار قدیم با وحدت روحی و معنوی میزیسته اند. در کتابهای ملتهای باستانی سانسکریت دیده میشود که چطور در زمان پیش از تاریخ پادشاهان هر دو کشور باهم صمیمیت داشته و برای دید و بازدید همدیگر میرفته اند. جوگ و سثت (Joge-Vsishtha) که یکی از کتابهای مقدس هند میباشد دارای يك داستان خیلی شیرین است که مبنی بر حقیقت بوده است از میان داستانهای روحانی و اخلاقی که (Joge-Vsishtha) بهرام چندر (Ramachandre) بیان نموده است داستان راجه سورگت (Suraghu) راجه هند و راجه پرگت (Pragha) راجه کابل میباشد. کابل را در زبان سانسکریت (Kullia) میگویند نیز در رگت وید (Rig-Veda) اسم یکی از هفت رود مقدس رود کابل میباشد داستان مزبور برقرار ذیل است:

در دامن کوه کیلاش (Kailasha) جمعی از قوم کرات (Kirata) میباشند راجه اینها سورگت نام داشت... راجه سورگت سعی و تلاش خود معرفت یافت... و کار و بار راجگی را بر حکم شاستر (Shashtra) و سمرت (Smriti) بی تعلق خاطر میکرد... در زمان او در ملک کابل راجه ای بود پرگت نام. هر دو راجه باهم یار بودند وقتی در کابل قحط افتاد و رعایا پریشان و خراب شدند راجه پرگت خرابی و آوارگی رعایا را دید تاساب نتوانست آورد به بیابان رفت و بعبادت مشغول شد و تا يك هزار سال ریاضت کشید برگ خشک درختان میخورد از آنجهه پر ناد نام یافت. پر ناد (Pranada) در لغت سانسکریت خورنده برگ خشک است به سبب این ریاضت بمرتبه معرفت رسید هر گاه میخراست با اندک توجه به آکاش (Akasha) و پاتال (Patala) میرفت. درین حال راجه سورگت بدیدن او آمد پر ناد او را تواضع کرد و گفت که چنانچه شما به عنایت الهی دولت معرفت یافتید من هم یافتم... الحال بگویند که شما بجمعیت خاطر کار دنیا میکنید یا نه؟ سورگت جواب داد که کسی که بمرتبه عرفان رسید صد هزار کار پریشان حضور او را مانع نیست... و سثت فرمود: ای رام چندر چنانچه این جور راجه بعد حاصل شدن معرفت، کار و بار راجگی میکردند تو هم عارف